

# زن در ادبیات فارسی

پروفسور سید حسن امین

لاسات، ۲

حکیم سبزواری لابد بر اساس ملاحظات خود از زنان مختلفی که با ایشان معاشرت کرده است، در ذهن خود چنین تصویری از زن داشته است. چه به قول خواجه اوجد: من (مرد عالم و دانشمند) سخن از آسمان می گویم او (زن) از ریسمان، یکی از دلائل عمده بی حرمتی دانشمندان قدیم به جنس زن، همین اختلاف سطح فرهنگی بین مردان تحصیل کرده و زنان بی سوادشان بوده است.

وصل زن هر چند باشد نزد مرد کامجوی

روح و راحت را کفیل و عیش و عشرت را ضمان

لیک با او شمع صحبت در نمی گیرد از آنک

من سخن از آسمان می گویم او از ریسمان<sup>۳</sup>

این است که امثال حکیم سبزواری، خواه ناخواه تحت تاثیر اوضاع محیط اجتماعی آن روز ایران، زنان را قابل تعلیم و تربیت و مشارکت در فعالیتهای علمی و فکری نمی دانستند و همین طرز تفکر از مطاوی شرح نیراس (منظومه‌ی سبزواری در باب توجیحات عقلی برای احکام فقهی) نیز ظاهر است آنجا که طی تبیین اسرار سرعت تکلیف پذیری دختران (در نه سالگی) در مقابل پسران (در ۱۵ سالگی) گوید: آنها من تکمیل العقل النظری محرومه، فلتقبل علی تکمیل العقل العملی:

و من کمال النظری اذ تحرم الی الکمال العملی تقدم  
یعنی چون زنان از کمال عقل و تحصیل کمالات نظری بالطبع محروم اند، خداوند به جبران آن محرومیت ذاتی، دختران را در تکالیف عملی و وظایف شرعی زودتر از جنس مذکر مکلف قرار داده است. مولوی هم در تأیید همین نگره‌ی عام می گوید: وصف حیوانی بود بر زن فزون / زن که سوی رنگ و بو دارد رکون.<sup>۴</sup>

برابر این تفکر، زن ذاتاً پیش از مرد جنبه‌ی حیوانی و کم‌تر از او جنبه‌ی انسانی و عقلانی دارد. مولوی در جای دیگر زن را نماد نفس اماره‌ی بالسوء می شناساند:

نفس توست آن مادر بدخاصیت

که فساد اوست در هر ناحیت

هین بگش او را که بهر آن دنی

هر دمی قصد عزیز می کنی

از وی این دنیای خوش بر توست تنگ

از بی او با حق و با خلق جنگ<sup>۵</sup>

مولوی در جای دیگر، فضل مرد بر زن را به دلیل عقلانیت بهتر و بیش‌تر مرد می شناسد:

فضل مردان بر زنان ای بو شجاع

نیست بهر قوت و کسب و ضیاع

ورنه شیر و پیل را بر آدمی

فضل بودی بهر قوت ای عمی

موضوع این مقاله، محدود است به شناخت بازتاب شخصیت زن در فرهنگ ایران پس از اسلام؛ من پیشاپیش از زنان فارسی زبان که این مقاله را می خوانند، به عنوان یک مرد ایرانی پوزش می طلبم، اما نقل این اقوال در این مقال در عین حال که ناگامی تسل های پیشین ما را می نماید، این فایده را هم دارد که نشان دهد زن ایرانی در مسیر احقاق حقوق از کجا آغاز کرده و با چه پندارهای کج و نادرستی ستهیده و امروز تا چه حد به اهداف خود دست یافته و فردا به کجا خواهد رسید.

همیشه در ادبیات فارسی، سخن را باید از شاهنامه که سند هویت ملی ماسته آغاز کرد. شاهنامه اگرچه خردنامه‌ی شاهان و پهلوانان و گردان و جوانمردان است، از زنان هر طبقه بویژه از شاهزادگان و اشراف نیز سخن می گوید.

در مجموع، فردوسی، زن را پشتیبان، پرستار و فریادرس مرد می داند:

به زن گیرد آرام، مرد جوان  
اگر تاجدار است اگر پهلوان  
برای مثال فردوسی در داستان فریدون، از مادر او قرانک به نیکی سخن می گوید که چگونه او را دور از تیرزس ضحاک پرورید:  
خردمند مام فریدون چو دید

که بر جفت او بر چنان بد رسید  
پیران ویسه، در معرفی فرنگیس (دختر افراسیاب) به سیاوش او را چنین توصیف می کند:

هنرها و دانش ز دیدار بیش  
فردوسی در سرآغاز داستان بیژن و منیژه از همسر و همدل خویش چنین سخن می گوید که:  
برفت آن بت مهربانم ز باغ

می آورد و نار و ترنج و بهی  
ز دوده یکی جام شاهنشهی

گهی می گسارید و گه چنگ ساخت  
تو گفستی که باروت نیرنگ ساخت  
مرا مهربان یار بشنو چه گفت

از آن پس که با جام گشتیم جفت  
زن در همه‌ی متون ادبی کلاسیک از جمله شاهنامه نسبت به مرد کم‌اهمیت است و نقش‌های ضعیف‌تر و ساده‌تری ایفا می کند. به عبارت دیگر زن در ادبیات فارسی که صد البته مردم‌محور است، نسبت به مرد کم‌اهمیت است و به طور عام به نقصان عقل و دین متهم است: هن نواقص العقول و نواقص الایمان و نواقص الحظوظ!

بلکه به گفته‌ی حاج ملاهادی سبزواری زنان، نه انسان، بلکه حیوان اند و فقط برای تحریک جنسی مرد، خدا به ایشان صورتی شبیه انسان بخشیده است: اکثرهن مثل حیوانات / للانس زی الانس

ز آن بود که مرد، پایان بین ترست  
مرد کاندرا عاقبت بینی خم است  
او ز اهل عاقبت چون زن کم است<sup>۶</sup>  
حدیثی ست کهن منسوب به بزرگان دین و پیشوایان آیین که با  
زنان مشورت کنیده، هرچه گفتند، خلاف آن کنید: شاوروهن و  
خالفوهن؛ به قول مولوی:  
گفت: با او مشورت کن و آن چه گفت  
تو خلاف آن کن و در راه افت<sup>۷</sup>  
مولوی باز در غزلی می گوید که اگر زن، کار خطایی کرد، باید او  
را کتک زد:

نفس است که بانوی من، من کدخدا و شوی او

کلبانوام گر بد کند بر روی کلبانو زخم  
این که زن، از دنده‌ی چپ مرد آفریده شد، در ادبیات عامیانه  
بازتاب دارد. نیز حکایت حضرت آدم و خوردن از شجره‌ی منیه به  
اغوای حوا که موجب هیبوط آدم و حوا از بهشت به زمین شده نشانه‌ی  
وسوسه‌انگیزی زن، وسوسه‌پذیری مرد و خلاصه درافتادن مرد به  
حرام بر اثر حرف شنوی از زن است. حتا در اساطیر ایرانی هم نخستین  
کسی که موجب ترویج دیوپرستی می‌شود، زن است نه مرد.  
شاهرخ میرزا از شاهزادگان تیموری، در مقام خطاب و عتاب به همسر  
خویش گفته است:

آدم به بهشت یافت نقصان از زن

یوسف به ته چاه و به زندان از زن

سیمرغ به کوه قاف پنهان از زن

صد ملک سلیمان شده ویران از زن

اگرچه زنده به گور کردن دختران رسم اعراب جاهلیت بود و شعر  
معروف «بنونا بنو ابناثنا و بناتنا / بنوهن ایناء الرجال الابعاد» در شعر  
پارسی هم بازتاب داشت. چنان که خاقانی دربارهی دختر خود  
می‌گوید:

سرفکنده شدم چو دختر زاد بر فلک سرفراختم چو برفت

بودم از عجز چون خر اندر گل بر جهان اسب تاختم چو برفت

مانم عمر داشتم چو رسید عمر ثانی شناختم چو برفت

حدیثی ست که گنابادی در **تنبیه النائمین** نقل کرده و صراحت  
دارد که: طالب دنیا مؤنت و طالب عقبی مخنت و طالب مولا مذکر  
است. این حدیث در مثنوی نیز چنین بازتاب یافته است:

نفس خود را زن شناس از زن بتر

زان که زن جزوی ست، نفست کل شر

وای آن که عقل او ماده بود

نفس زشپتش نر و آماده بود

لاجرم مغلوب باشد عقل او

جز سوی خسران نباشد نقل او

جامی در حکایت سلیمان و بلقیس که، هر یک در مقام انصاف و  
راستی سخن گفته‌اند، چنین نقل می‌کند که ملکه‌ی سبا به شوهر خود  
در باب اشتهای سیری‌ناپذیرش به هم‌خوابگی با جوانان، اعتراف کرد  
که:

کز جهان بر من جوانی نگذرد

کاندرو چشمم به حسرت ننگرد

در دلم ناید که ای کاش این جوان

بودی ام دم‌ساز جان ناتوان

این بود حال زنان نیک‌خوی

از زن بدخو نشاید گفت و گوی

خواجه فردوسی که دانی بخردش

بر زن نیک‌ست نفرین بدش

کی زن بدگونه نیک‌آیین بود

پیش نیکان در خور نفرین بود<sup>۸</sup>

و البته این اشارت جامی به فردوسی، ناظر به این دو بیت مشهور  
منسوب به فردوسی ست:

زنان را ستایی؟ ... را ستای

یکی سگ به از صد ... پارسای

... و ازدها هر دو در خاک به

جهان پاک از این هر دو ناپاک به

جامی در سلمان و ابدال چهره‌ی کریهی از زن به‌عنوان نماد  
شهوت‌انگیز، ترسیم می‌کند که همه ناشی از تصورات و توهماتی ست  
که در فلسفه‌ی یونان از زن داشتند و او را به موجود **طویل‌الشعر**  
**قصیرالعقل** تعریف می‌کردند و همین است که بعد در فلسفه‌ی  
اسلامی رخنه کرده و ملاصدرا در **اسفار**، زن و حیوان را در یک ردیف  
گذاشته و **کالحووانات و النساء** گفته و حاج‌ملاهادی سبزواری به  
پیروی از او گفته است: اکثرهن مثل حیوانات، جامی نیز در سلمان و  
ابدال گفته است:

زن چه باشد؟ ناقصی در عقل و دین

هیچ ناقص نیست در عالم چنین

شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته است:

نشستی چون زنان در کوی ادبار

نمی‌داری ز جهل خویشتن عار

دلیران جهان، آغشته در خون

تو سرپوشیده نهنی پای بیرونا

چه کردی فهم از «دین العجائز»

که بر خود جهل می‌داری تو جایز

اشاره به: علیکم بدین العجائز (بر شما باد دین پیرزنان جاهل و

بی‌سواد) چنان که مولوی نیز گفته است:

هم در اول عجز خود را او بدید

مرده شد، «دین عجائز» برگزید

در قصه‌ی سلمان و ابدال، زن چه در نقش دایه‌ی سلمان (به  
روایت حنین بن اسحاق) و چه در نقش زن سلمان (به روایت ابن  
سینا)، رمزی از قوای نفس حیوانی ست که می‌خواهد سلمان (عقل  
نظری) را مانند دیگر قوای انسانی مسخر خود گرداند و او را در رسیدن  
به شهوت فرمانبر خود سازد؛ در حالی که پدر سلمان (به روایت حنین  
بن اسحاق) یا برادر او (به روایت ابن سینا) که زن را (در قالب دایه /  
زن برادر) از رسیدن به آرزوهای شهوانی باز می‌دارند، رمز عقل  
نظری ست که می‌خواهد با قطع علایق مادی، به مرتبه‌ی عقل  
مستفاد برسد و از عقل فعال کسب فیض کند. بنابراین، زن نماد شهوت  
و غضب و مکر و حیله و کینه‌ورزی قلمداد شده و مرد حکیم باید از  
صحبت و آمیزش با او بپرهیزد. شاید تحت تأثیر همین تفکر،  
سهروردی در داستان رمزی «آواز پر جبرئیل» از «حجره‌ی زنان» با



اجتماعی اهتمام ورزیدند. اولین نشریه‌ی ویژه‌ی زنان با عنوان **بیداری ما** در ۱۳۲۳ با شعار «ما هم در این خانه حقی داریم» توسط اعضای حزب توده منتشر شد. گردانندگان این نشریه، تساوی حقوق زن و مرد را محور فعالیت خود قرار دادند.

من که بچه بودم، گمان کنم اولین مطلبی که به‌طور شفاهی راجع به زنان شنیده‌ام، این باشد که زن صفتی و نامردی، فحش است. تعبیراتی مثل ضعیفه، کمینه، عجوزه، متعلقه، منزل... هیچ‌کدام حامل پیام احترام‌آمیزی برای زنان نمی‌نمود. آن‌چه در همان زمان نوجوانی از طریق مکتوب راجع به زن دستگیرم شد، دو چیز بود: اول، نیاز مبرم شاعران به داشتن معشوقه که زیبایی او را بستانند و از جفای او شکایت کنند، و دوم این اندرز که: از مکر زنان غافل مباش!

علت عمده‌ی توسل زنان به مکر و حیله در حوزه‌ی فرهنگی ما که مخصوصاً ادبیات داستانی ما از آن پر است، مجاز نبودن زن به نیل به خواسته‌های انسانی یا شهوانی‌اش از طریق باز و آشکار بوده است، لذا به پنهان‌کاری و مکر و حیله متوسل می‌شده است. حتا در عصر پهلوی هم شاعری مثل رهی معیری می‌گوید:

نباشد در مقام حیله و فن

کم از ناپارسا زن، پارسا زن

زنان در مکر و حیلت گونه‌گونه‌اند

زیان‌اند و فریب‌اند و فسون‌اند

ز طبع زن به غیر از شر چه خواهی

وزین موجود افسونگر چه خواهی<sup>۱۲</sup>

در عین حال، از مشروطیت به بعد نه تنها شاعرانی مثل بهار، ایرج و پورداود و ادیب‌السلطنه سمیعی از لزوم تجدیدنظر در حقوق زنان سخن گفته‌اند، بلکه حتا رهی معیری تحت تأثیر خانم مریم فیروز علاوه بر شعرهای عاشقانه، اشعار اجتماعی فراوانی ساخته است که به عقیده‌ی من مهم‌ترین آن‌ها مربوط به دفاع از حق رأی برای زنان است:

از چه دارد مرد عامی حق رأی

لیک زن با صد هنر محروم از اوست

مرد و زن را در طبیعت فرق نیست

فرق‌شان در علم و فضل و خلق و خوست

بانوی عالم به از بی‌مایه مرد

«دشمن دانا به از نادان دوست»<sup>۱۳</sup>

### نتیجه

زن در ادبیات مردم‌محور فارسی جز در موارد استثنایی مظهر شر، وسوسه، نقص عقل و مکر و فریب تصویر شده است. البته، موارد

تحقیر و خفتی مشابه سخن می‌گوید و آن را نماد کدورت‌های عالم اجسام می‌شمارد. حجره‌ی زنان، لایق مرد عاقل نیست و این است که سهروردی می‌گوید: «در روزگاری که من از حجره‌ی زنان نفوذ کردم و از... حجر اطفال خلاص یافتم... قصد سرای مردان ما کردم». در این‌جا «حجره‌ی زنان» عالم سفلی و «سرای مردان» عالم علوی‌ست و به عبارت دیگر «زنان» نماد مادیات و «مردان» نماد فرشتگان و روحانیات‌اند. باز شبیه همین مضمون است آن‌چه در قصه‌ی «بوداسف و بلوهر» ضمن گزارش فرار شاهزاده از پایتخت در شب دامادی و تمثیل‌های گونه‌گون آن در پرهیز از بوداسف از ازدواج و آمیزش با زنان آمده است که زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین آن‌ها را چنین به نظم درآورده است:

خواهش زن نیست و او را بی‌شکی

می‌نگیرد انس با ما اندکی...

عشق زن برکندم از دل تا ابد

عشق ورزم با خداوند احد

هان! ز دل بایست کنن مهر زن

تیغ لا را بر سر اغیار زن<sup>۱۴</sup>

بنابراین عشق زنان در تمام این داستان‌ها و تمثیل‌ها، از جمله در داستان یوسف و زلیخا، سد راه معرفت و مانع سلوک معنوی معرفی شده است، یعنی هم‌چنان که پدر سلمان در یونان به پسر خود می‌گوید که عشق اِباسال را از دل بیرون کن، تا برای او نامزدی از کروبیان ملاً اعلی بیاید، در هند هم بوداسف می‌گوید که:

عشق زن برکندم از دل تا ابد

عشق ورزم با خداوند احد

فراابی هم یکی از صفات ربیبس مدینه‌ی فاضله را این می‌داند که

بر منکوحات آزمند نبود و این خوشی‌ها را ناپسند دارد.<sup>۱۵</sup>

مقارن با انقلاب مشروطیت، زنان ایرانی مطالبات خود را در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی آشکار کردند و بزای وصول به این آرمان‌ها از استقرار حکومت قانون پشتیبانی کردند تا در پرتو امنیت که محصول حکومت قانونی است، حقوق خود را احقاق کنند. بنا به منابع تاریخی، زنان حتا لباس رزم پوشیدند و اسلحه به‌دست گرفتند و با نمایندگان دوره‌ی اول مجلس شورای ملی به مذاکره پرداختند. چهار سال پس از انقلاب مشروطیت طی یک سال بیش از شصت مدرسه دخترانه در تهران تأسیس شد و همین زنان اولین بار در تاریخ حقوق ایران برای زنان تقاضای حق رأی که یکی از حقوق مسلم زندگی مدنی‌ست، کردند و برای تصویب آن بز مجلس فشار آوردند.

روزنامه‌های عصر قاجار مخصوصاً **قانون** چاپ اروپا به دبیری ملک‌خان و ثریا چاپ قاهره به دبیری میرزا محمدعلی خان کاشانی، **هبل‌المتین** چاپ کلکته به دبیری مویدالاسلام کاشانی، **عدالت** چاپ تبریز به دبیری سیدحسین عدالت و... همه نکاتی راجع به حقوق زنان در ایران منتشر می‌کردند. پشتیبانی زنان مرفه شهرنشین از انقلاب مشروطیت نتیجه‌ی همین اطلاع‌رسانی‌های مطبوعات مترقی و تا حدی تحت تأثیر مشاهده‌ی وضع بهتر زن در ترکیه و مصر بود. زنان مهمی که در سال‌های آغازین مشروطیت در پشتیبانی از اصل تساوی حقوق زن و مرد نقشی داشتند عبارتند از: دختر آقا شیخ هادی (نام اول او معلوم نیست!)، صدیقه دولت‌آبادی، محترم اسکندری، منصوره افشار، فخر عظام ارغون، صفیه اسکندری و... بعد از شهریور ۱۳۲۰ احزاب سیاسی مختلف بویژه حزب توده در تشویق زنان به تشکل

## مردی که یک پا ندارد

### سیمین بهبهانی

شلوار تاخورده دارد مردی که یک پا ندارد  
خشم است و آتش نگاهش یعنی تماشا ندارد  
رخساره می‌تابم از او اما به چشمم نشسته  
بس نوجوان است و شاید از بیست بالا ندارد  
بادا که چون من مبادا چل سال رنجش پس از این  
خود گرچه رنج است بودن بادا، مبادا ندارد  
با پای چالاک پیما دیدی چه دشوار رفتم  
تا چون رود او که پایسی چالاک پیما ندارد؟  
تق تق کنان چوب دستش روی زمین می‌نهد مهر  
با آن که ثبت حضورش حاجت به امضا ندارد  
لبخند مهرم به چشمش خاری شد و دشنه‌یی شد  
این خوی گر با درشتی نرمی تمنا ندارد  
بر چهره‌ی سرد و خشکش پیدا خطوط ملال است  
یعنی که با کاهش تن، جانی شکیبیا ندارد  
گویم که با مهربانی خواهم شکیبایی از او  
پندش دهم مادرانه گیرم که پروا ندارد  
رو می‌کنم پس به او باز، تا گفت‌وگویی کنم ساز  
رفته است و خالی ست جایش مردی که یک پا ندارد

## جوابی مردانه؟ به سیمین!

### کیومرث عباسی قصری

شلوار تاخورده دارد اما غم پا ندارد  
هر کس ببیند ببیند، باک از تماشا ندارد  
شلوار تاخورده یعنی از عشق پیشی گرفتن  
شلوار تاخورده یعنی پایسی که همتا ندارد  
ما تاب دیدار او را از فرط خجلت نداریم  
او را چه پروایی از ماسته عاشق که پروا ندارد  
برق رضا از نگاهش تابد چو خورشید تابان  
یعنی که تسلیم محض است، یعنی که حاشا ندارد  
گاهی اگر خسته‌جان است از طعنه دوستان است  
او انتظار نکوهش از آشنا را ندارد  
«پاهای چالاک پیما» بر هرزه پویان مبارک  
عاشق نیازی به پای چالاک پیما ندارد  
آنان که تن را اسیرند، با دست و پا هم حقیرند!  
از قیدها رسته هرگز حاجت به این‌ها ندارد  
بس نوجوان داده از دست با جان و دل دست و پاها  
او کاو تو را کرده میهوت، خود تازه یک پا ندارد  
در عشق اگر پیر دیریم باید به او اقتدا کرد  
هر چند این مظهر عشق «از بیست بالا» ندارد  
حالا چو «قصری» دویادداشت بر خصم اگر پشت می‌کرد  
جز خار چشم عدو نیست پایسی که حالا ندارد

استثناء، همانا زن در نقش مادر (نماد عشق به فرزند: معمولاً پسر) و نیز در نقش معشوقه (نماد عشق انسان به انسان: معمولاً به عنوان عشق مجازی و مرجوح) است.

اشعار شاعران فارسی زبان، آینه‌ی فرهنگ حاکم در طول تاریخ ایران بوده است و این رویکردهای منفی نسبت به زن، محصول محروم بودن زنان از تحصیل علم و استفاده از فرصت‌های مختلف خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوده است. اما جامعه‌ی فردا نه زن‌سالار و نه مردسالار بلکه شایسته‌سالار خواهد بود.

## منابع و ماخذ

- ۱- در این زمینه هم کتاب‌های متعدد و مقاله‌های فراوان نوشته شده است که از جمله آنهاست کتاب داستان زنان نامدار شاهنامه‌ی فردوسی تألیف دکتر مهین بانو صنیع (تهران: نشر آثر، ۱۳۷۷).
- ۲- سبزواری، ملاهادی، نبراس، چاپ احمد فروموند، تهران، افسست.
- ۳- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المومنین، تهران، اسلامیه، ج ۲، ص ۶۷۱.
- ۴- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۶۶.
- ۵- همان، دفتر دوم، ابیات ۷۸۲-۷۸۴.
- ۶- همان، دفتر چهارم، ابیات ۱۶۱۸-۱۶۲۱.
- ۷- همان، دفتر دوم، بیت ۲۲۷۲.
- ۸- گنابادی، سلطان محمد، «تنبیه‌الناسخین: رساله‌ی در فلسفه‌ی خواب»، دایرةالمعارف خواب و رؤیا، تهران، انتشارات دایرةالمعارف ایران شناسی، ۱۳۸۴.
- ۹- سلامان و ابسال در چهارده روایت، ص ۸۱.
- ۱۰- امین، سیدعلینقی، داستان بوداسف و بلوهر، قم، طیب، ۱۳۷۵، صص ۱۵۴-۱۴۱.
- ۱۱- فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه‌ی فاضله، چاپ دکتر سیدجعفر سجادی، تهران، طهوری، ۱۳۶۱، ص ۲۷۳.
- ۱۲- رهی معیری، دیوان، تهران، انتشارات مجید، ۱۳۷۹، صص ۲۸۹-۲۸۶.

## فراخوان

شماره‌ی ۲۲ ماهنامه‌ی حافظ  
مقاله‌ی راجع به امیرکبیر و  
شماره‌های بعد مقاله‌ی درباره‌ی  
فردوسی، بیهقی، خیام، سعدی،  
طنز و... خواهد داشت. از  
استادان و پژوهشگران دعوت  
می‌کنیم که آثار خود را به دفتر  
مجله بفرستند.

